

مہربانترین پدر

شخصیت ها:

علی : (پسری لاغر اندام با موهای کوتاه - پولیور وشلوار ورزشی ترجیها نارنجی

مش قربون : (جوانی قد بلند. قدی متوسط. صورت لاغرلباسی که زیاد نوبه نظر نیاید-

کوکب خانم- (نی جوان. قد متوسط. بلوز ودامن رنگی به تن. چادر گلی سفید دور کمر
روسری گلی به سر-

حسین. (پسری باصدای بلند فقط صدای این شخصیت پشت صحنه شنیده میشود) .

تعداد صحنه : دو صحنه تا پایان

نویسنده صفیة پناهی

گروه سنی : ج

صحنه) : خونه قدیمی. تاقچه ای وسط دیوار. گلدان شمعدانی و صندوقچه ای کوچک در تاقچه. دو عدد بالش در دو طرف تاقچه روی زمین. چهار پایه ای سمت چپ که رومیزی روی آن و سماور و .. روی آن قرار دارد. چهار پایه ای بلند تر که تلویزیونی قدیمی روی آن قرار گرفته در سمت راست (صحنه)

کوکب خانم : (چادر سفیدی دور کمرش بسته و مشغول جارو کردن خانه است. صدای هیاهوی بچه ها که در کوچه فوتبال بازی می کنند شنیده می شود. صدای در خانه به گوش می رسد)

کوکب خانم (می ایستد با صدای بلند) کیه

حسین : (با صدای بلند و نفس زنان) کوکب خانم ، کوکب خانم. علی ، علی ،

کوکب خانم : (جارو را میندازد) علی چی شده؟ چی شده؟ باز این ذلیل مرده چیکار کرده ؟ شیشه کدوم خونه را شکسته

حسین : (نفس نفس زنان به در می کوبد) علی زمین خورده از سرش خون میاد

کوکب خانم : (نگران و دستپاچه چادری که دورکمرش بسته را باز می کند و درحالی که به طرف سمت چپ صحنه حرکت می کند چادر را روی سرش میندازد)

کوکب خانم : (باصدای بلند) خدایا مرا بکش از دست این بچه راحت بشم.

(صدای باز شدن در و مکالمه کوکب خانم و حسین پشت صحنه)

کوکب خانم: صبر کن ببینم چی شده ؟ علی کوش ؟ کجاست ؟ .

حسین : اینهاش بچه ها دارن میارنش. داره از سرش خون میاد. پاش هم ضخمی شده

کوکب خانم : ای وای خاک عالم . آخه چی شده پسر ؟یه روز میذاری آب خوش از گلومون پایین بره. وای وای سرش رو ببین

(کوکب خانم و علی وارد صحنه می شوند. علی لنگ لنگان می آید و سر تا مقداری از صورتش با رنگ خونی شده است)

کوکب خانم (یک دستش را بالا می برد و با ناراحتی) :خدا منو بکش از دست این پسر

علی : (پشت سر هم ناله میکند آخ سرم وای پام وای مردم ، به دادم برسید

علی یک دستش را روی سرش می گذارد و بعد به دستش نگاه می کند و با دیدن خون روی دستش دوباره فریاد می کشد

کوکب خانم کنار علی روی یک زانو مینشیند. با یک دستمال خون را از صورت علی پاک می کند ولی نه کامل)

علی : وای آروم. دردم گرفت . وای سرم وای پام

کوکب خانم : بلند شو بلند شو .تا من را نکشی راحت نمی شی .نمی دونم این فوتبال چی به تو داده که هر روز هر روز تو کوچه بساط بازی و فوتبال پهنه. پاشو پاشو باید بریم درمانگاه.

کوکب خانم : (به طرف تاقچه می رود درصندوقچه کوچک را باز میکند مقداری پول برمیدارد درصندوقچه را میندازد . پاشو پاشو باید زودتر بریم ،آقات نیومده برگردیم.)

علی : وای جواب آقام روچی بدم ؟

کوکب خانم : اون موقع که گوش نمیدی باید به فکر جواب آقات هم باشی.

(کوکب خانم دست علی را میگیرد به او کمک می کند تا بلند شود. علی به ناله کردن ادامه میدهد . در حالی که علی ناله میکند و کوکب خانم غر میزند از صحنه خارج میشوند)

صحنه دوم:

(چراغ علاء الدین وسط اتاق قابلمه روی چراغ یک کاسه و کف گیر در کاسه کنار چراغ

علی با سرپانسمان شده گوشه اتاق نشسته است . زمزمه کنان و نالان:) ننه ، ننه

کوکب خانم (کنار چراغ نشسته ، دستگیره به دست قابلمه را گرفته و بادست دیگر با کف گیر قابلمه را هم میزند) چیه ؟ گفتم که یه کم بخواب حالت بهتر بشه. نمیخوابی که . هی منو حرس بده...

علی : (با ناراحتی) جواب آقا را چی بدم

کوکب خانم : گفتم که نمی دونم قبل از اینکه دسته گل به آب بدی به این چیزها فکر می کردی

علی : (با التماس) ترا خدا یه بهونه جور کن جواب آقا را بده

کوکب خانم : (روبه علی) برای هر دسته گلی که انجام میدی من باید بهونه جور کنم؟ دفعه قبل که شیشه خونه همسایه را شکستی و کتک مفصلی خوردی با خودم گفتم حتما عقلت سر جاش اومده . اون دفعه هم زدی سرجواد پسر مش غلام روشکستی. تا چند روز بابات حرس میخورد . هنوزم که هنوزه ننه اش تو کوچه و خیابون بحثش رو پیش میکشه. هر جا سایه اش رو هم می بینم باید قائم بشم . اما نه تو درست بشو نیستی . این دفعه دیگه بابات حسابتو میرسه.

علی : (بالتماس) تورو خدا مامان تورو خدا تورو جون هرکی دوست داری
یه کار کن الان دیگه آقام میاد.

کوکب خانم : ببین پسر ما اگه چیزی میگیم خیرتورومی خوایم. اگه من
و آقات میگیم فوتبال بازی نکن برا اینکه میخوایم درس بخونی برا خودت
کسی بشی این فوتبال آب و نون نمیشه برات. آخه توپ بازی هم شده کار

(صدای باز شدن و بسته شدن در) مش قربون (با صدای بلند) : یا الله یا الله . حاج خانم
علی آقا کسی خونه نیست ؟

(وارد خانه میشود کوکب خانم به استقبالش میرود

علی با شنیدن صدای پدر ، از سمت راست صحنه خارج میشود)

کوکب خانم: آقا سلام، خدایوت خوش اومدی

مش قربون: علیک سلام بیا اینا را بگیر زن، بساط شام راهم حاضر کن
که خیلی خسته و گرسنه ام (مقداری میوه و سیب زمینی و نان

کوکب خانم: خریدها را از دست مش قربون می گیرد و به طرف سمت راست صحنه میرود.

با یک سینی که سینی که سه تابشقاب، سه تاقاشق و چنگال، سه تالیوان ، یک پارچ آب و یک سبد کوچک
سبزی در آن است به اتاق برمی گردد.

مش قربون در حال روشن کردن تلویزیون . صدای خش خش تلویزیون . گیره روی تلویزیون
را می چرخاند بادست روی تلویزیون می زند صدای آهنگ از تلویزیون پخش می شود . کوکب
خانم در حال پهن کردن سفره)

مش قربون: (رو به کوکب خانم) صدای علی نمیاد . مگه خونه نیست؟

کوکب خانم : توی اتاقشه مشق هاش را می نویسه . (رو به مش قربون) اول
نماز میخونی یا شامو بکشم

مش قربون (بلند می شود) نه نمازمو بخونم بعد

(از سمت راست صحنه خارج می شود)

کوکب خانم: (باصدای بلند) علی، علی جان پاشو پسر پاشو بیا دفتر کتاباتو
بیار همین جا مگه نمیخواهی شامتو بخوری (قابلمه را از روی چراغ
برمیدارد و زمین میگذارد).

علی وارد صحنه می شود. دفتر و کتاب در دست گوشه ای از اتاق می نشیند و مشغول نوشتن میشود مادر
بایک دستمال در حال تمیز کردن چراغ است)

علی (روبه کوکب خانم) ننه. (مکت) ننه جان. جون من یه جوری حلش کن
جون من.

کوکب خانم: حالا برو دستات رو بشور و بیا میخوایم شام بخوریم الان
بابات نمازش تموم میشه

علی: پس خودتون درستش می کنید دیگه؟ قربون ننه خودم بشم (بلند می
شود از صحنه خارج میشود. کوکب خانم به طرف تلویزیون می رود صدای تلویزیون را بلند می
کند. علی وارد صحنه میشود و کنار چراغ می ایستد کنی خم میشود حالتی که دستهایش را گرم
میکند. مش قربون وارد صحنه میشود

علی روبه مش قربون (با حالت ترس) س. سلامق. ق. قبول باشه

مش قربون (در حالی که به سر علی نگاه میکند و به او نزدیک میشود) علیک سلام. میبینم
که باز هم دستمال به سر شدی این دفعه چه گلی آب دادی.
(علی کمی عقب می رود با حالت ترس دست را بالا تا صورتش می برد.)

کوکب خانم: قبول باشه آقا. شام رو بکشم؟

(مش قربون با صدایی آرامتر) استغفرالله. از دست این بچه ماباید چکار کنیم (می نشیند
کنار سفره)

علی: (همچنان ایستاده)

مش قربون (روبه علی) حالا چرا مثل درخت خشکت زده بیا بشین شامتو
بخور برو به درسات برس. درس که نداری آگه درس داشتی که سراغ
بازی نمیرفتی (کوکب خانم در حال ریختن غذا در ظرف است)

علی (با ترس) چ چشم

(هر سه مشغول غذا خوردن می شوند) مش قربون : امروز پسر حاج حسن نانوا را دیدم . چه پسری ، نمونه (لقمه رادر دهانش میگذارد. کمی مکث) باهانش حرف زدم . می گفت : هفته پیش باباش رو برده جماران ، سخنرانی آقارو از نزدیک شنیده . شناسه دیگه اونا پسرشون درس خوند ببین پدرش رو کجا برده . حالا پسر مارو صبح تاشب یه توپ ور میداره توکوچه با بچه ها یا شیشه مردم رو میشکونه یا (مکث استغفرالله) . رو به علی حالا امروز چی شده این چیه دور سرت ؟

علی (با ترس). بانده پرستار بسته

مش قربون (باعصانیت) میدونم بانده میگم سرت چش شده ؟

علی : خوردم زمین

مش قربون: خوردم زمین. حالا نمیگه چرا خوردم زمین. چطور خوردم زمین (با اشاره دست رو به کوکب خانم) مگه نگفتم اجازه نده بره تو کوچه ؟

کوکب خان : حالا شما آروم باشین. عصبانیت براتون خوب نیست .

مش قربون : بذار از دست این پسر بمیرم که یه روز خوش ندارم. مارو باش آرزو داریم مارو ببره بالا بالا یکی باید این بچه رو از توکوچه جمع کنه با اون توپش.

کوکب خانم : حالا حرمت این سفره رو نگه دارید ، بعد از شام باهم صحبت کنید (مش قربون در حال لقمه گرفتن:) پسر زبون نفهم (چند لقمه میخوردن)

مش قربون : والا ، همه بچه دارند ماهم بچه داریم . فوتبال مگه آب و نون میشه . یه آدم حسابی بگو که فوتبال بازی میکنه . بدبخت سرت به کتاب ودفترت باشه (اشاره به کتاب ودفترکه گوشه اتاق گذاشته) که فردا پس

فردا برا خودت یه کسی بشی .(صدای موسیقی شروع اخبار از تلویزیون پخش
میشود.) مش قربون : بذارید ببینم اخبار چی میگه ؟ (هرسه مشغول خوردن
شام)

مجری خبردر تلویزیون : بسم الله ..بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت
آیت الله خمینی ،امروز با ورزشکاران وچند تن از از فوتبالیستها
دیدار داشتند(هرسه روبه تلویزیون)وروحیه ورزشکاری وجوانمردی آنان
را تشویق کردند (پدر سرفه ای می کند) امام خمینی از خاطرات کودکی
خود گفتند که ایشان در کودکی فوتبال را دوست داشتند وچندین بار
دست وپایشان شکسته است (علی روبه پدر میکند ومش قربون به علی نگاه
میکندومی خندد کم کم صدای خنده مش قربون بلند تر میشود)

علی) : (نوق زده) ببینید ببینید امام خمینی هم فوتبال بازی میکرده.

مش قربون (سر علی را در آغوش میگیرد ومی بوسد)علی : آی آی سرم

(مش قربون دستش را دور سر علی بر میدارد علی دستش را روی زخمش میگذارد. هرسه با هم می
خندند)